

دگردیسی معانی نماد در شعر نو (نمادهای چراغ و آب و آینه در شعر چهار شاعر)

حجت‌الله امیدعلی*

چکیده

بررسی جریان نمادگرایی در شعر نو حاکی از آن است که نگرش و جهان‌بینی شاعر و زمینه اصلی اشعار او در تحلیل و تأویل نمادها نقش محوری دارد. هر شاعری متناسب با علائق، افکار و ارزش‌های خود، لحن و فضایی را ترسیم می‌کند که بار معنایی نمادها نیز به این ساختار بستگی دارد. این مقاله با هدف نشان دادن چگونگی تحول معانی نماد در شعر نو با انتخاب سه نماد پرکاربرد (چراغ و آب و آینه) در شعر چهار شاعر معاصر (فروغ، سهراب، شاملو و م.سرشک) دلایل و چگونگی تحول و دگردیسی نمادها را تحلیل و بررسی می‌کند. توجه به دنیای فکری شاعران، توجه به ساختار و فضای هر شعر، روابط میان جملات، دقت در زنجیره همنشینی کلمات و نوع انتخاب و کاربرد آنها، جایگاه اسم‌ها، افعال، قیود و... برای کشف تفاوت و دگردیسی معانی نمادها ضروری است. نمادها در اشعار فروغ، سهراب، شاملو و م.سرشک با توجه به دلایل ذکرشده بار معنایی متفاوتی دارند.

واژگان کلیدی: شعر نو، نماد، چراغ، آب، آینه.

همه می‌ترسند
همه می‌ترسند اما من و تو
به چراغ و آب و آینه پیوستیم
و نترسیدیم.
فروغ

1) مقدمه

در زبان فارسی نماد را معادل سمبل قرار داده‌اند. اصل کلمه سمبل (symbol) از سوم بولون (sombolon) یونانی است و به معنی به هم چسباندن دو قطعه مجزا که از فعل سومبالو (somballo به معنی می‌پیوندم) مشتق شده است و حاکی از چیزی است که به دو قسمت شده باشد (سید حسینی، 1389، ج 2: 538). همچنین در فرهنگ غربی «symbol» به اشیاء دو نیم شده‌ای از جنس مینا، چوب یا فلز اطلاق می‌شود که هر نیمه را یکی از دو نفر - که با هم رابطه‌ای خاص دارند (مثل طلبکار و بدهکار، میهمان و میزبان، زن و شوهر یا دو دوست و ...) یا برای مدتی از هم جدا می‌شدند - نگاه می‌داشتند و با کنار هم قرار دادن آن دو نیمه، بیعت خود را به یاد می‌آوردند (شوالیه و گربران، 1388، ج 1: 34). بنابراین نماد عبارت است از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهومی ورای آنچه ظاهر آن می‌نماید، دلالت می‌کند (چدویک، 1390: 9). به عبارتی نماد دوسویه دارد لایه ظاهری و لایه نهانی. لایه پنهانی نماد (محتوا) به کمک لایه ظاهری مشخص می‌شود و این دو از هم جدایی ناپذیرند. یونگ می‌گوید: «آنچه ما نمادش می‌نامیم یک اصطلاح است یک نام یا نمایه‌ای که افزون بر معانی قراردادی و آشکار روزمره خود، دارای معانی متناقضی نیز باشد. نماد شامل چیزی گنگ، ناشناخته یا پنهان از ماست. ... یک کلمه یا یک نمایه، هنگامی نمادین می‌شود که چیزی بیش از مفهوم آشکار و بدون واسطه خود داشته باشد. این کلمه یا نمایه جنبه ناخودآگاه گسترده‌تری دارد که هرگز نه می‌تواند به گونه‌ای دقیق مشخص شود و نه بطور کامل توضیح داده شود» (یونگ، 1381: 16). نماد ویژگی‌هایی چون ابهام، بسیارمعنایی و تأویل‌پذیری دارد.

تأویل‌پذیری و بی‌کرانگی نماد می‌تواند مدلول‌های متعددی را برتابد و این قابلیت را دارد تا با توجه به سابقه ذهنی و روحیه خواننده، معانی متفاوتی بپذیرد و دچار تحول معنایی شود. این دگرگونی و تأویل‌پذیری نماد به دلیل ابهام، پیچیدگی، بی‌کرانگی معانی نهفته در آن و استعداد تفسیرپذیری آن است. این تغییر و دگردیسی نمادها باعث نو شدن و تجدید حیات آنها و غنی شدن بار معنایی نماد و متن می‌شود و بر اساس «نقش‌های معناشناسانه آن، کارکردهای متفاوتی از آن بازشناخته می‌شود» (احمدی، 1385: 268).

برای نوشتن معنای نماد و دگردیدی آن، شرایط، فضا و ساختاری که در آن، نماد قرار می‌گیرد، نقش اساسی و محوری دارد. این فضا و ساختار می‌تواند معانی متفاوتی را بر نماد حمل و آن را در کسوتی نو نمایان کند. فضا و حال و هوای خلاق ناشی از آفرینش ادبی، همواره شیوه شاعری شاعران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحول معانی با تغییر مجموعه متنوعی از نظام‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی در حال تحول مرتبط است. زبان یکی از اولین عناصری است که آماده پذیرش این تغییرات است و راه‌های تازه‌ای برای بیان این مفاهیم به وجود می‌آید از قبیل: آفرینش اصطلاحات و ترکیبات تازه، کاربرد واژه‌ها در معنای متفاوت و جدید، پیدایش انواع هنجارگریزی‌ها، و ...

در ادبیات فارسی ایران یکی از جریانهای مهم شعر نو، نمادگرایی یا سمبولیسم است که شاعران معاصر هر کدام به نسبتی - کم یا زیاد- در این جریان شعری سهم دارند. عوامل مختلفی از قبیل مسائل سیاسی و اجتماعی و اختناق‌ها و گرفت و گیرهای مربوطه به آن، آشنایی با مکتب سمبولیسم و تاثیرپذیری از آن، توجه با ادبیات عرفانی و تمثیلی و ظرفیت‌های نمادین آن، ایجاد ابهام، چندمعنایی در شعر برای عمق بخشیدن به آن و دوری از سطحی بودن و ابتذال و ... از دلایل عمده توجه شاعران معاصر به نمادپردازی است. «ابهام با شرکت دادن خواننده در آفرینش معنا، نوعی تعامل میان خواننده و متن ایجاد می‌کند و از آن جا که خوانندگان را در طول تاریخ به واکنش وامی‌دارد، پیوسته امکان گفتگوی نسل‌های مختلف با متن فراهم می‌شود» (فتوحی، 1389: 17). شاعران معاصر برای عمق بخشیدن به شعر خود و رهایی آن از سطحی بودن و کشاندن آن به ابهام، نمادپردازی را شیوه خوبی می‌دانند. این شیوه باعث می‌شود که متن از بن بست رها شود و پنجره‌ها و افق‌های تاویلی زیادی به روی خوانندگان شعر گشوده شود.

در شعر نو واژه‌هایی که نماد می‌شوند، با توجه به زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی زندگی شاعر و روحیه و عواطف انسانی او قابل تأویل هستند و می‌توان معنا و مفهومی برای آنها یافت. شاعران با توجه به روحیات و عواطف شخصی و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، برداشت‌های متفاوتی از نمادها دارند. هر شاعری بر جنبه‌ای از پدیده یا شیء تمرکز می‌کند که برای او مهم است و با افکار و روحیات او تناسب دارد. به تناسب این روحیات، تأویل و تفسیر هر نماد در هر شاعری متفاوت می‌شود. علاوه بر شناخت احوال روحی و اجتماعی - سیاسی شاعر، برای پی بردن به معانی نمادین شعر، توجه به ساختار کلام، روابط میان جمله‌ها، جایگاه اسم‌ها، افعال و قیود، نوع انتخاب و کاربرد آنها می‌تواند به کشف معنای نمادین کمک کند.

باتوجه به اهمیت نماد در شعر نو این پژوهش سعی دارد که به این پرسش‌ها پاسخ دهد که نمادها در شعر نو چگونه دچار تحولات معنایی می‌شوند؟ و اینکه چه مقوله‌هایی در این زمینه، تأثیرگذار هستند؟

در راستای نمادگرایی در شعر نو پژوهش‌هایی صورت گرفته است از جمله: جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر ایران (شمیسا، 1380)، داستان دگردیسی (حمیدیان، 1383)، نماد در اشعار سهراب سپهری (شریفیان، 1384)، بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر (پورنامداریان، 1391) و ... که هر کدام جنبه‌هایی از این جریان ادبی را در شعر معاصر تفسیر کرده‌اند. در این پژوهش سه نماد پرکاربرد (چراغ، آب و آینه) در چهار شاعر معاصر (فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، احمد شاملو و م. سرشک) بررسی شده است. بدین صورت که با مطالعه دقیق شعر این شاعران و استخراج این سه نماد، در ابتدا به تحلیل محتوای و تفسیر آنها پرداخته شد و بعد از طبقه‌بندی آنها، با اشاره به ارتباط و تناسب این سه نماد در آیین‌های مختلف و اساطیر، تحولات معانی آنها از شعر شاعری به شاعری دیگر بررسی شده است. این نوع بررسی و نگاه به شعر نو، مخاطب را به اندیشه‌های نهانی و ارتباط و انسجام درونی عناصر آن در ساختار شعر آشناتر می‌سازد و باعث التذاذ بیشتری می‌شود.

2) چراغ

چراغ که ملازم با نور و روشنایی است از دیرباز مورد توجه بشریت قرار داشته است و در فرهنگ‌ها، مراسم و آیین‌های مختلف استفاده از آن بسیار رایج بوده و هست و هر کدام برداشت‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی دارند. مثلاً در آیین بودا، چراغ نماد انتقال زندگی و زنجیره زندگی‌های متوالی است. در مغرب زمین گاهی نماد تقدس و زندگی شهودی است (شوالیه، 1388، ج 2: 492). بعضی‌های اعتقاد دارند چراغ یکی از مظاهر انسان است؛ (همان: 494) بنابراین منظور از "چراغی نذر حرم کردن" این است که خود را وقف آن کرده است. از اینجاست که در گوشه کناره‌های مکان‌های مذهبی برای نذر و نیاز چراغ روشن می‌کنند. همچنین از آنجایی که نمادگرایی چراغ به تابش نور بستگی دارد، در فرهنگ‌ها و مذاهبی هم دیده می‌شود که علم و دانش را به نور و چراغ تشبیه کرده‌اند. «أَلْعَلِمُ نَوْراً يَفْقَهُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (مجلسی، 1385، ج 1: 224). طبق حدیث مذکور نور همان دانش است و دانش نیز همان نور می‌باشد. شاعران زیادی هم در طول ادب فارسی به این موضوع اشاره کرده‌اند. رودکی می‌گوید: دانش اندر دل چراغ روشن است (رودکی، 1382: 54) یا سپهری می‌گوید: من به ایوان چراغانی دانش رفتم (سپهری، 1389: 72). چراغ از کلماتی است که در شعر معاصر کاربرد

فراوانی دارد و در شعر شاعران، معنای آن از سطح ظاهری تا سطح نمادین و چندمعنایی تصعید یافته است. در شعر معاصر هرکدام از شاعران باتوجه به فضای کلی شعر و روحیات خود برداشت‌هایی از آن دارند.

2-1) چراغ و شعر فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد طلایه دار خصلت زنانه نگاری در ادبیات معاصر ایران است که در شعر خود بیشتر، از هویت، شخصیت و دغدغه‌های ذهنی زنان سخن به میان می‌آورد؛ زمینه اصلی اشعار او عواطف و احساسات شخصی و گاهی اجتماعی است و وجهه سیاسی شعرش بسیار کم‌رنگ و حتی بی‌رنگ است. تکامل و پختگی اندیشه و تصویر در شعر فروغ به تدریج اتفاق می‌افتد. او در سه دفتر اول اشعارش، شاعری معمولی است که با دفتر "تولدی دیگر" مسیر تکاملی شعر خود را تغییر می‌دهد. تولدی دیگر به طور کلی آثار تحول هنری فروغ را چه از نظر زبانی و چه فکری ارائه می‌دهد و خود را بالا می‌کشد تا مانند شاعری بلندبالا به پدیده‌های اطراف خود بنگرد. چراغ در اشعار او علاوه بر معنای حقیقی، معنایی نمادین و سمبلیک دارد. با توجه به فضای شعر، انتخاب کلمات و محتوای اجتماعی - عاطفی و لحن زنانه شعر فروغ، پرورش نماد در این فضا در مقایسه با شعری که فضای سیاسی - اجتماعی دارد، متفاوت است. چراغ در شعر فروغ نماد خوشبختی، عشق، کانون خانوادگی و امید است:

اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور / و یک دریچه که از آن / به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم (فرخزاد، 1376: 368).

در اینجا کلمه مهربان هاله عاطفی دارد و شاعر از انسان مهربان می‌خواهد برای او چراغ بیاورد نه از هرکسی. چراغی که مهربان می‌آورد، محبت است. بنابراین در این شعر چراغ نماد محبت و مهربانی است. در شعر:

تو با چراغ‌هایت می‌آمدی به کوچه ما / تو با چراغ‌هایت می‌آمدی / وقتی که بچه‌ها می‌رفتند / و خوشه‌های اقاقی می‌خوابیدند / من در آینه تنها می‌ماندم / تو با چراغ‌هایت می‌آمدی (همان: 413).

فروغ با آوردن ضمیر "تو" و تکرار آن فضایی عاطفی و صمیمانه به وجود می‌آورد و چراغ را نمادی از عشق و محبت می‌داند که یار و معشوقش برای می‌آورد. در شعر زیر فروغ چراغ را نمادی از خوشبختی و اقبال تابناک می‌داند که انگار تمام آرزوها و خیالات آرمانی که در خاطرات او وجود داشته تصور و خیالی پوچ از خوشبختی و عشق بوده است:

انگار / آن شعله بنفش که در ذهن پاک پنجره‌ها می‌سوخت / چیزی بجز تصور معصومی از چراغ نبود (همان: 427).

همچنین در زیر نیز چراغ نمادی از خوشبختی و امید و رابطه صمیمانه و عاشقانه است که شاعر افسوس آن را می‌خورد:

وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت / آویزان بود / و در تمام شهر / قلب چراغ‌های مرا تکه تکه می‌کردند (همان: 446).

چراغ‌های رابطه تاریکند / چراغ‌های رابطه تاریکند (همان: 468).

2-2) چراغ در شعر شهراب سپهری

شهراب سپهری، شاعر نوپردازی است که دنیای ذهن خود را با تفکری عرفانی عجین کرده است که شعرش نمود بیرونی دنیای ذهنی اوست. او پس از مشق‌های نخستین که تحت تأثیر نیما، تولی، مولانا و حتی هایکوه‌های ژاپنی بود، به زبانی تصویری - سمبولیک، ساده، در عین حال، ژرف و قابل تأمل، دست یافت و در کارهای پایانی خویش، توانست زبان مستقل و صدای مشخص خود را به دست آورد. سبک متمایز و سمبولیسم ویژه وی در منظومه‌های "صدای پای آب"، "مسافر"، "حجم سبز" و "ما هیچ ما نگاه" آشکار می‌شود. «او با زبانی نمادین و به شیوه‌های متفاوت و مؤثر، توانسته کشف، شهود و اشراق خود را به مخاطبان نشان دهد و آنها را در حالات و برداشت‌های عارفانه خویش سهیم سازد. اصلی‌ترین پشتوانه هنر و مایه تأثیر کلام سپهری، جذابیت و صمیمیتی ویژه است و با این پشتوانه، اسرار و احوالی را ترسیم نموده که در زمانه او، کمتر هنرمندی از عهده بیان آن برآمده است» (علیزاده، 1389: 203). کلیت شعر سپهری، ترسیم سمبولیک و شاعرانه‌ای از یک عرفان ساده و همه‌فهم است که با روشی هنری و به طریقی ناخودآگاهانه، نگاه خواننده را بر چشم‌اندازی عرفانی می‌گشاید. بنابراین سمبل و بیان نمادین در شعر شهراب تا حدودی با معاصران او متفاوت است. او خود را از زمین و هیاهوی آن رها کرده و بدنبال ترسیم آرمانشهر است در نتیجه مانند دیگر شعرا به مسایل سیاسی نمی‌اندیشد و مسایل اجتماعی را با دیدی متفاوت می‌نگرد به همین دلیل از هیاهو و اعتراض و آشفتگی روحی دیگر شعرا در شعر او کمتر می‌توان اثری یافت. شعر او در بسیاری مواقع تجریدی، فلسفی و غنایی است و تعهدش از رنگ دیگری است. در شعر شهراب "چراغ" علاوه بر اینکه در معنای حقیقی خود به کار رفته است، مانند:

و حال، شب شده بود / چراغ روشن بود / و چای می‌خوردند (سپهری، 1389: 83).

ماه بالای سر آبادی است / اهل آبادی در خواب / روی این مهتابی، خشت غربت را می‌بویم / باغ همسایه چراغش روشن، /

من چراغم خاموش، / ماه تابیده به بشقاب خیار، به لب کوزه آب / گوک‌ها می‌خوانند (همان: 94).
در چندین مورد القاگر معانی نمادین است. در شعر زیر:
خیره چشمانش با من گوید: / کو چراغی که فروزد دل ما؟ / هر که افسرد به جان، با من گفت: /
آتشی کو که بسوزد دل ما؟ (سپهری، 1389: 26).

با توجه به اینکه ذهن، اندیشه و هنر سهراب با تفکر عرفانی، آمیزشی تنگاتنگ دارد، سمبولیسم شعر او نیز قابلیت عرفانی دارد بنابراین چراغ در شعر بالا نماد معرفت و آگاهی است که شاعر به آن امید دارد افسردگی جان و تاریکی دل خود را با آن روشن کند. او به دلیل داشتن احوال، ذهنیت و دریافت‌هایی غریب، ناگزیر از توجه به زبانی نامتعارف و سمبولیک و مبتنی بر نگرش شهودی است. در این راستا «به زیبایی‌شناسی خاصی دست یافته و شعرش در مسیری از آشنایی‌زدایی معنایی، زبانی، تصویری و سمبولیک، حرکت کرده است» (علیزاده، 1389: 201). این ویژگی‌ها او را به عنوان شاعری متفاوت و مدرن در روزگار ما مطرح ساخته است. در شعر زیر هم "چراغ" چنین هاله معنایی را القا می‌کند:

تنها در بی چراغی شبها میرفتم / دست‌هایم از یاد مشعل‌ها تهی شده بود / همه ستاره‌هایم به تاریکی رفته بود / ... و سرانجام / در آهنگ مه آلود نیایش ترا گم کردم / میان ما سرگردانی بیابا-
ن‌هاست / بی چراغی شب‌ها، بستر خاکی غرب‌تها، فراموشی آتش‌هاست / میان ما هزارویک شب جست‌وجو‌هاست (همان: 95).

فضا، ساختار و روابط بین کلمات در این شعر، فضایی معنوی را القا می‌کند که شاعر "در آهنگ مه‌آلود نیایش" به جستجو نشسته است و گلایه‌مند از اینکه چراغ (نماد معرفت و آگاهی و امید) و مشعل و ستاره‌هایش به تاریکی رفته‌اند.

در شعر زیر نیز چراغ نمادی از زندگی و حالات معنوی اوست که دیرگاهی‌ست از نور معرفت بی نصیب مانده است: دیرگاهی ماند اجاقم سرد / و چراغم بی نصیب از نور (همان: 18).

سپهری در یک مورد چراغ را به صورت استعاره مصرحه به کار برده است که تفسیر نمادین چراغ را در سطرهای بالا تأیید و روشن‌تر می‌سازد. در این شعر:
در بنارس سر هر کوچه چراغی ابدی روشن بود (همان: 167).

چراغ استعاره مصرحه مطلقه از مذهب است نه فقط دین بودایی بلکه همه مذاهب. ... در هر گوشه بنارس، مذهب و آئینی به حیات خود ادامه می‌داد و هر کسی به دیانت خود دل مشغول بود. سر هر کوچه معبد و دیر و کنشت و مسجدی بود (شمیسا، 1382: 89). گفتنی است که

بنارس از دیرباز سرزمین خدایان هندو است و تقدس ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که هر هندو و برهمنی مومن آرزو دارد در بنارس بمیرد زیرا گمان می‌شود با مردن در بنارس روان او به جاودانگی می‌رسد و از قید تن و تناسخ رهایی می‌یابد (ذاکری، 1389: 102).

در شعری نیز او چراغ را مشبه به لذت قرار می‌دهد و ذهن مخاطب را با مفاهیم "چراغ" آشناتر می‌سازد:

من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق / رفتم، رفتم تا زن / تا چراغ لذت / تا سکوت خواهش / تا صدای پر تنهایی. (سپهری، 1389: 162).

2-3) چراغ در شعر شاملو

زمینه اصلی اشعار شاملو عواطف ناشی از تأثیرات اجتماعی است که در آن سرگذشت مهر و کین، یاس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز به هم عجین شده است. محور اصلی تمام این عواطف، اجتماع و مردم آن است. شعر او قیام انسان در برابر سیاهی‌ها، تباهی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و تحقیرهاست که در خود روح شورش و حماسه دارد. انسان شعر شاملو عنصر لاینفک تاریخ اجتماعی است. نام اوست که شتابان رگ تاریخ را به حرکت و جنبش درمی‌آورد و تپش قلبش، تپش انسانیت است. تلاش شاملو این بود که به جهان، از منظر مبارزه و عدالت خواهی بنگرد. این جهان‌بینی شاعر، فضای متفاوتی را از دیگر همعصران خود، در شعرش به وجود می‌آورد که باعث می‌شود، نمادهای شعر او هم الفاکتندۀ مفاهیم دیگری باشند. چراغ در شعر شاملو بسامد قابل توجهی دارد. گاهی در معنای قاموسی خود به کار رفته است مانند:

دستان من از نگاه تو سرشار است / چراغ رهگذری / شب تنبل را / از خواب غلیظ سیاهش بیدار می‌کند / و باران جوبار خشکیده را / در چمن سبز / سفر می‌دهد (شاملو، 1389: 148).

گاهی اوقات هم در اضافه‌های تشبیهی، چراغ مشبه به قرار می‌گیرد که تامل در این گونه اضافه‌ها، علاوه بر اینکه توان ذهنی و قدرت تخیل شاعر را آشکار می‌سازد؛ نگرش او به هستی و همچنین تأثیرپذیری او از اوضاع اجتماع را بر ما آشکار می‌سازد. علاوه بر این، این گونه ترکیبات اضافی در تبیین معانی نمادین چراغ می‌تواند راه‌گشا باشد:

چراغ تن (همان: 175)، چراغ اشتیاق (همان: 301)، چراغ معجزه (همان: 653)، چراغ علم (همان: 689)، چراغ ستاره (همان: 946) و با توجه به زمینه‌های اجتماعی - سیاسی شعر شاملو، چراغ الفاکر مفاهیم نمادینی در این راستاست. یکی از معانی نمادین چراغ در شعر او آزادی و رهایی و امید است:

در تمام شب چراغی نیست / در تمام شهر / نیست یک فریاد (شاملو، 1389: 155).

شاملو در شعر دیگری به این معنای نمادین چراغ اشاره می‌کند:

شب همان و ظلمت همان / تا چراغ / همچنان نماد امید بماند (همان: 888).

شعر زیر نیز این معنای نمادین را تایید می‌کند:

یا باز آشنا کندم با درد / افسوس ای فسرده چراغ / از تو ما را امید و گرمی و شوری بود

(همان: 125).

و در جای دیگر در قالب ترکیب اضافی چراغ امید را می‌آورد:

کشتی به شن نشسته به دریای شب مرا / وز بندر نجات / چراغ امید صبح / سوسو نمی‌زند (همان:

131).

در شعر زیر بسته به اینکه منظور از سیاهی چه باشد، چراغ هم معنای نمادین متفاوتی دارد:

چراغی به دستم چراغی برابرم / من به جنگ سیاهی می‌روم (همان: 388).

اگر منظور از سیاهی، پلیدی‌ها و ضد ارزش‌ها باشد، چراغ نماد پاکی و ارزش‌هاست؛ اگر منظور از

سیاهی، جهالت و نادانی باشد، چراغ نماد آگاهی و تفکر روشنایی بخش است؛ اگر منظور از

سیاهی استبداد و ظلم باشد، چراغ نماد ظلم‌ستیزی و آزادی است. باتوجه به فضای شعر که شاعر

از استبداد و دردهای اجتماع فریاد می‌کند، توجیه معنای نمادین در این زمینه پذیرفتنی‌تر است.

شعر زیر در چند بند از دردهای اجتماع سخن می‌گوید و در بند زیر نیز سخن از اختناق و خطر

اندیشیدن در جامعه است که در اینجا چراغ را نماد تفکر و آزادی می‌توان در نظر گرفت:

در این بُن‌بستِ کج و پیچِ سرما / آتش را / به سوخت‌بارِ سرود و شعر / فروزان می‌دارند. / به

اندیشیدن خطر مکن / روزگارِ غریبی‌ست، نازنین / آن که بر در می‌کوبد شباهنگام / به کُشتن

چراغ آمده است / نور را در پستوی خانه نهان باید کرد (همان: 824).

2-4) چراغ در شعر م. سرشک

زمینه اصلی اشعار م. سرشک بیش از آنکه «سیاسی - اجتماعی» باشد، «فرهنگی - انسانی»

است. «این درون‌مایه فرهنگی انسانی نهالی است که در دفتر "مزمه‌ها" تازه جوانه زده و در

آثار بعدی، تبدیل به سترگ‌ترین درخت باغ شعر م. سرشک می‌شود» (زرقانی، 1387: 570).

در مسائل فرهنگی اصلی‌ترین مطلبی که در شعر او به چشم می‌خورد، تالو اسطوره است.

آگاهی عمیق او از بن‌مایه‌های دینی و اساطیر ملی و مذهبی، انگاره‌های اساطیری را از متن

روایاها، خواب‌ها و کابوس‌های جامعه، بیرون کشده، می‌پروراند و مخاطب را با گذشته پربار

فرهنگ کشور ایران پیوند می‌زند. درک صحیح و ظریف بسیاری از اشعار او در گرو آشنایی با

دنیای پهناور و جذاب اسطوره است. اشعارش لبریز از درون‌مایه‌های اجتماعی و مطالبات انسانی است. در شعر م. سرشک نسبت به شعر چند شاعر مذکور، معنای نمادین چراغ از ابهام کمتری برخوردار است؛ به خاطر اینکه شاعر تا حدودی معنای آن را برای مخاطب فاش می‌کند؛ وگرنه معنا بسیار گنگ و مبهم می‌ماند. مثلاً در شعر زیر چراغ نماد فرهنگ است که شاعر در انتهای شعر به آن اشاره کرده است:

درین شبها/ که از بی روغنی دارد چراغ ما/ فتیله ش خشک میسوزد/ و دود و بوی خنجیرش، ز هر سو می‌رود بالا/ بگو پیر خرد، زرتشت را، یارا/ چراغ دیگری از نو برافروزد/ درین شبهای هول هرچه در آن رو به تنهایی/ چراغ دیگری بر طاق این آفاق روشن کن
"یکی فرهنگ،

نو،

بر آرای اصل دانایی!"» (شفیعی کدکنی، 1388: 28).

اگر بند پایانی شعر نباشد هاله‌های معنایی چراغ بسیار مبهم و گنگ است. در شعر زیر چراغ نمادی از امیدبخشی و آگاهی است:

می‌دانم این را که چراغی هست/ جانش/ سراسر/ ثروت ایشار/ اما/ آنجا که چشمینست/ آن سوی دیوار./ وین سوی/ در بی چراغیها/ نگاهم/ مثل قیری/ می‌چکد/ بر خاک./ افسوس!! سوزد چراغ آن سوی و/ من در ظلمت این سوی،/ بی دیدار (همان: 208).
در شعر زیر چراغ نماد کلام است:

کلامی برافروز از نو خدا را/ جوانمرد یارا جوانمرد یارا!! چراغ کلامی که من پیش پا را بینم/ .../ درین روشنی‌های ریمن/ خدا در خسوف است و ابلیس تابان/ چراغی برافروز تا من خدا را بینم (همان: 94).

علاوه بر این در چندین جای دیگر م. سرشک چراغ را به صورت ترکیب اضافی آورده است که برای درک معانی چراغ می‌تواند مفید باشد: چراغ صدا (همان: 54)، چراغ هوش و دل (همان: 59)، چراغ شعر (همان: 395) و غیره. این‌گونه ترکیبات خواننده را با ذهن و تخیل شاعر آشنا می‌سازد بدین صورت که ارتباط پدیده‌ها و اشیا در نظر او چگونه است.

3) آب

اهمیت وجود آب به عنوان عنصری حیاتی نزد اجداد اولیه بشر، آشناترین تجسم برای مفهوم زندگی است و پیوسته مورد توجه انسان‌ها بوده و در فرهنگ‌های گوناگون، دیدگاه‌ها و عکس-العمل‌های مختلفی به آن داشته‌اند. در اساطیر ملل مختلف آب یکی از محوری‌ترین کهن

الگوهاست که تفسیرهای متفاوتی از آن شده است که نقش‌های اصلی اسطوره آب را می‌توان در سه محور اصلی خلاصه کرد: 1- نمادی از آغاز مرحله آفرینش مادی و حرکت چرخه زندگی در ساختار کیهانی است. 2- مظهر جاودانگی و تداوم حیات مادی است. 3- نمادی از پلایش روح، عبور از مرحله کهن و ورود به مرحله متعالی جدید است (قائمی، 1388: 47). آب می‌تواند نماد یک دگرگونی بزرگ باشد مانند اینکه وجود قبلی از بین برود و با یک حیات نو مواجه شویم. این را در غسل‌های اسلامی و غسل تعمید و یا طوفان نوح می‌توان یافت. بدین ترتیب آب نماد دوره‌ای نابودکننده می‌شود که از بطن آن زندگی جدیدی متولد می‌شود. در اسلام آب برای طهارت و پاکیزگی جسم و به شکل نمادین برای علو و تطهیر روح به کار می‌رود. همچنین اگر به معنای باران یا چشمه باشد نماد مکاشفه الهی و حقیقت است (تاجدینی، 1382: 64).

3-1) نماد آب در شعر فروغ

آب در شعر فروغ فرخزاد بسامد بالایی دارد که بیشتر در معنای حقیقی آن به کاررفته است و آنجاکه به زبان شعر نزدیک‌تر می‌شود در ساختار تشبیه و بعضی جاها استعاره‌های کلیشه‌ای یا مجاز به کاررفته است. در اشعار زیر آب جنبه نمادین ضعیفی دارد که باتوجه به فضای عاطفی شعر فروغ، القاگر روشنایی و حیات و شادابی است:

آب‌ها پاکیزه تر از قطره‌های اشک (فرخزاد، 1376: 145). خورشید رفته است و نفس‌های داغ شب/ بر سینه‌های پر عطش آب می‌خورد (همان: 48).

تامل در زنجیره کلمات و فضای شعر زیر نیز بار عاطفی - احساسی آن را آشکار می‌کند. آب نماد روشنایی و حیات، آتش نماد عشق و محبت و درخت نیز القاگر سرسبزی و طراوت است:

همه هستی من آینه تاریکی است/ که تو را در خود تکرارکنان/ به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن - های ابدی خواهد برد/ من در این آینه تو را/ به درخت و آب و آتش پیوند زدم (فرخزاد، 1376: 413).

در شعر زیر آب با قرارگرفتن در کنار چراغ و آینه نماد روشنایی و خوشبختی است:

همه می‌ترسند/ همه می‌ترسند، اما من و تو/ به چراغ و آب و آینه پیوستیم/ و نترسیدیم/ سخن از پیوند سست دو نام/ و هم آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست/ سخن از گیسوی خوشبخت من است (همان: 384).

چراغ و آب و آینه اشاره به مراسم ازدواج دارد که رسم است در سفره عقد هر سه آنها باشد. آینه به عنوان نماد قمری و مونت، در چین علامت شاه‌بانو است چراکه آینه آتش خورشید [یا چراغ] را می‌گیرد و بازمی‌تابد. از سویی دیگر آینه علامت هماهنگی در وصل زناشویی و آینه

شکسته نیز علامت جدایی است. در فرهنگ‌های مختلف میان آب و آینه ارتباط تنگاتنگی است، به دلیل شباهت میان آب و آینه، برهمنان از آن اغلب برای جادو استفاده می‌کردند. به عنوان مثال از تکه‌ای آینه در آیین باریدن باران استفاده می‌شده است یا در تفأل از آینه یا از سطح آب برای سوال از ارواح استفاده می‌کردند. چراغ نیز که حامی نور است و با خورشید ارتباط دارد در مراسم و آیین‌ها استفاده از آن رایج بوده است. زنان بربر می‌گویند که در زمان هر تولدی، چراغی افروخته می‌شود. این چراغ نزدیک سر نوزاد، وقتی در اولین شب‌های زندگی زمینی‌اش در خواب است، برافروخته می‌شود. همین چراغ در مقابل عروس و داماد جوان گرفته می‌شود و سراسر شب زفاف روشن است، برای دعوت به تولد دوباره ناپیدایان (ر.ک. شوالیه، 1388، ج 2: 495).

در شعر زیر شاعر با نوشیدن آب به معرفت و شهودی می‌رسد و خاطرات گذشته خود را مرور می‌کند. بنابراین آب می‌تواند نماد هوشیاری و آگاهی بخشی باشد.

برخاستم و آب نوشیدم / و ناگهان به خاطر آوردم / که کشتزارهای جوان تو از هجوم ملخ‌ها چگونه ترسیدند (فرخزاد، 1376: 172).

3-2) نماد آب در شعر سپهری

در بین شاعران معاصر آب در شعر سپهری بسامد بالایی دارد. در شعر او آب هم اشاره به روشنی و معرفت است و هم مفهوم نوجویی و تازگی را به ذهن القا می‌کند.

روزی که / دانش لب آب زندگی می‌کرد / انسان / در تنبلی لطیف یک مرتع / با فلسفه‌های لاجوردی خوش بود (سپهری، 1389: 244).

در اینجا اشاره به زمانی است که انسان در نهایت بی‌شائبگی زندگی می‌کرد و دانش او پاک و روشن بود. آب در چشم‌انداز بشر از ازل تاکنون نماد و نمود زایش و زندگی، حیات و حرکت، پاکی و تابناکی و رویش و روشنی بوده و هست. همچنین «آب رمز دانش هم هست» (شمیسا، 1382: 166). شعر مشهور "آب" با همهٔ ایجاز و سادگی‌اش، نمودی از عواطف شاعرانهٔ سهراب است. «اساساً نظام عاطفی و اندیشیدگی سپهری، به‌گونه‌ای است که واژهٔ آب در کنار واژگانی نظیر: روشنی، ادراک، گل، خدا و ... کلمات کلیدی زنجیرهٔ شعر او تلقی می‌شوند. ... در حوزهٔ عواطف زلال و طبیعت‌گرایی سپهری، آب با همهٔ ابعاد و اضلاع مضمون‌آفرین آن نقش گسترده‌ای دارد» (روزبه، 1381: 18). در شعر زیر "آب" در این شعر و غالباً در منظر فکری شاعر، نماد جوهرهٔ زلال زندگی است و پیام سبز و همیشه جاری شاعر به همگاناست که این جوهرهٔ جاری و جوشان را مات و مکدر نکنیم تا هستی همواره مانند رودی زلال و پاک استمرار یابد:

آب را گل نکنیم/ در فرودست انگار می‌خورد کفتری آب/ ... چه گوارا این آب/ چه زلال این رود (سپهری، 1389: 139).

در شعر رخت‌ها را بکنیم/ آب در یک قدمی است (همان: 172) نیز آب نماد تجلی و فیوضات معنوی و معرفت و تازگی و نوجویی و رخت سمبل تعلقات مادی، تعینات، عادت‌ها و سنت‌های دست و پاگیر و افکار کهنه است. از همین روست که سپهری یک‌جا ترکیب آب تجلی را می‌آورد: یک هیچ تو را دیدم و دویدم/ آب تجلی تو نوشیدم و دمیدم (همان: 148).

در شعر زیر آب نماد نگاه تازه و نوجویی کتاب مجاز از دانش و آب نماد نگاه تازه و نوجویی است؛ شاعر معتقد است باید آموزه‌های پیشینان را به آب ببخشیم و با دیدی تازه به جهان بنگریم: و او و ثانیه‌ها بهترین کتاب جهان را/ به آب می‌بخشند (همان: 182).

در شعر زیر نیز به نو بودن و سیالیت آب اشاره شده است: کعبه ام بر لب آب/ کعبه‌ام زیر اقای- هاست/ کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر (همان: 159).

در شعر زیر هم اشاره به طراوت و تازگی آب دارد: لب دریا برویم/ تور در آب بیندازیم/ و بگیریم طراوت را از آب. (همان: 174). از همین رو سپهری در مرثیه‌ای که برای فروغ سروده است می‌گوید: همیشه رشته صحبت را/ به چفت آب گره می‌زد (همان: 230)؛ یعنی او همیشه حرف‌های تازه داشت. همچنین در ادامه همین شعر می‌گوید: و مثل لهجۀ یک سطل آب تازه شدیم (همانجا).

3-3) نماد آب در شعر شاملو

در شعر شاملو آب بسامد فراوانی ندارد بلکه شاملو بیشتر از کلمات و مظاهر مرتبط با آن از جمله دریا، باران، رود، چشمه و ... استفاده می‌کند. آب در شعر شاملو بیشتر در معنای حقیقی خود به کاررفته است و در بعضی جاها نیز برای تشبیه، استعاره یا مجاز از آب بهره برده است:

مردی با گردش آب/ مردی مختصر/ که خلاصه خود بود (شاملو، 1389: 759).

که در این دریا بار/ همه چیزی/ به صداقت/ از آب/ تا مهتاب/ گسترده است (همان: 599).

ای آب روشن!! تو را با معیار عطش می‌سنجم (همان: 422).

3-4) نماد آب در شعر م. سرشک

در شعر م. سرشک آب غالباً در معنای حقیقی خود کاربرد دارد و تنها گاهی اوقات تا سطح نشانه و نماد ارتقا می‌یابد. او بیشتر آب را نماد زلالی و روشنایی می‌داند:

لحظه‌ای روشن و / ژرف و جاری / حاصل معنی جمله آب (شفیعی کدکنی، 1385: 331).

درین زمانهٔ عسرت/ به شاعران زمان برگ رخصتی دادند/ که از معاشقه سرو و قمری و لاله/ سرودها بسرایند ژرف تر از خواب/ زلال تر از آب (همان: 240).

در اشعار زیر نیز به روشنایی آب اشاره شده است: چشمم به روی بیشه‌ها و/ دریاچه بود و ابر/ و خوشه‌های خیس اقاقی‌ها/ و روشنای آب، که قلبم را/ در هُرم آفتاب نشاپور/ طفلان منتظر/ در کوچه‌ای محاکمه کردند (همان: 484).

آب از کنار کاج‌ها/ تنها/ نخواهد رفت/ این منطق آب‌ست/ قانون سرشاری و لبریزی‌ست (همان: 230).

او یک جا با بدل بلاغی آب را آئینه عمر می‌داند: می‌رود/ باد/ باران/ ستاره/ می‌رود آب/ (آئینه عمر)/ می‌روی تو/ سوی آفاق تاریک مغرب (همان: 213). در جای دیگر نیز به آئینه‌داری آب اشاره کرده است: دورها دور و نزدیک‌ها گم/ ابرها پاره پاره، رها، محو/ آب سرگرم آئینه‌داری (همان: 353). در شعر بالا منظور شاعر گذران بودن عمر است که در جای دیگر هم به آن اشاره کرده است: در کنار جوی/ من نشسته/ آب در رفتار (همان: 206).

در اضافه‌های تشبیهی، نگاه او به آب اندکی با دیگران متفاوت است: نیلوفری شدم/ بر آب‌های غربت بالیدم/ نالیدم (همان: 457).

کجای اطلس تاریخ را/ تو می‌خواهی/ به آب حرف بشویی/ و قصر قیصر را/ و تاج خاقان را...? (همان: 490).

4 آینه

در زبان انگلیسی واژهٔ *speculum* (آینه) ریشهٔ کلمهٔ *speculation* (باریک اندیشی و تأمل) است و در اصل این واژه به معنی رصد آسمان و ستارگان به وسیلهٔ آینه است. در واقع آینه به عنوان یک وسیلهٔ بازتابنده، «پشتوانه نمادگرایی پرباری در زمینه شناخت و آگاهی است» (شوالیه، 1388، ج 1: 323). بنابر باورهای اساطیری ایران، آینه یکی از نیروهای تشکیل دهندهٔ انسان در نخستین روز نوروز بود که انسان کیهانی بر اثر آمیختن فروهر مینوی یا نیروهای دیگر شکل گرفت. از این رو آینه به عنوان نمادی از آن در بالای خوان نوروزی نهاده می‌شود (یاحقی، 1390: 53). در باورهای دینی نیز از برادر مومن به آینه تشبیه می‌شود: المومنُ مرآةُ المومن. مولوی در مثنوی با الهام از این باور دینی می‌گوید:

چون که مومن آینه مومن بود روی او ز آلودگی ایمن بود

یار آینه است جان را در حزن بر رخ آینه ای جان دم مزین

(مولوی، 1386:

(760)

کاربرد آینه در ادبیات فارسی بسامد بالایی دارد و پیوسته در معنای حقیقی و مجازی، گردان و سیال بوده است. گردش و استحاله معنای آینه در طول ادبیات مشهود است که به تدریج هضم و جذب شده و از این طریق جاودانه گردیده و باعث بالندگی آن در سراسر ادبیات شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آینه «یکی از اصلی‌ترین نمادهای مشترک در ادب حماسی و عرفانی است» (قبادی، 1388: 257). از آغاز شعر فارسی آینه بیشتر در معنای قاموسی خود به کاررفته است و کم‌کم در دوره‌های بعدی با رواج تصوف و عرفان در شعر فارسی استعاره یا نمادی از دل و قلب عارف است. در سبک هندی نیز آینه کاربرد فراوانی دارد به گونه‌ای که بیدل را شاعر آینه‌ها می‌دانند. در شعر معاصر نیز آینه مورد توجه و علاقه شاعران است که معنای آن از سطح قاموسی تا نمادین تصعید یافته است. در فرهنگ نمادها آینه نماد تخیلات و خودآگاهی و تأملات است و از این نظر شبیه آب است.

4-1) آینه در شعر فروغ

در بین شاعران معاصر فروغ علاقه خاصی به آینه دارد و در جای جای اشعارش به چشم می‌خورد. آینه در شعر او علاوه بر اینکه در معنای اصلی خود برای تصویرسازی استفاده شده است:

در دیدگان آینه‌ها گویی / حرکات و رنگ‌ها و تصاویر / وارونه منعکس می‌گشت (فرخزاد، 1376: 363).

تا سطح نمادین نیز بالا رفته است:

تمام روز در آئینه گریه می‌کردم / بهار پنجره‌ام را / به وهم سبز درختان سپرده بود (همان: 378).
فروغ در این شعر با مرور خاطراتش، خود را در پيله تنهایی می‌داند و با یادآوری از لذت‌ها و سرگرمی‌های گذشته و افسوس بر از دست رفتن آنها، به طلب پناهگاهی می‌گردد و در آخر اقرار می‌کند که در زندگی هیچ‌گاه پیش نرفته بلکه فرورفته است. با تأمل در معنای کلی شعر، منظور او از آینه ذهن و خاطراتش است. در شعر زیر نیز آینه نماد ذهن و خاطرات شاعر است:

حق با شماست / من هیچ‌گاه پس از مرگم / جرئت نکرده‌ام که در آئینه بنگرم (همان: 371).
و من در آینه می‌دیدمش / که مثل آینه پاکیزه بود و روشن بود (همان: 430).

«آینه رمز ذهن و دورن است اما می‌تواند ایهامی هم به آینه و چراغ سفره عقد داشته باشد که عروس داماد جلوی آن می‌نشینند» (شمیسا، 1372: 55). در شعری دیگر هم فروغ به ارتباط آینه با مراسم عقد اشاره دارد:

همه می‌ترسند/ همه می‌ترسند اما من و تو/ به چراغ و آب و آینه پیوستیم/ و نترسیدیم (فرخزاد، 1376: 384).

گاهی مراد از آینه در شعر فروغ «آینه چشم است؛ به سبب خاصیت آگاهی دهنده‌گی و بینش بخشی و به طور کلی وجه شبه دیدن، مشبّه به چشم می‌شود» (شمیسا، 1372: 120). در شعر زیر منظور از آینه‌ها، چشم‌هاست:

چه مهربان بودی ای یار، ای یگانه‌ترین یار/ چه مهربان بودی وقتی دروغ می‌گفتی/ چه مهربان بودی وقتی که پلک‌های آینه‌ها را می‌بستی (فرخزاد، 1376: 304).

در شعر زیر نیز آینه نمادی از ذهن و یادبودهاست؛ همچنین می‌توان چشم و نگاه کردن را از آن برداشت کرد:

در آستانه فصل سرد/ در محفل عزای آینه‌ها/ و اجتماع تجربه‌های سوگوار تجربه‌های پریده رنگ (همان: 425).

4-2) آینه در شعر سپهری

در شعر سپهری نیز آینه بسامد بالایی ندارد اما در همین تعداد محدود هم بیشتر معنایی نمادین دارد. از آنجا که آینه با روشنایی و آب در ارتباط است، با دیدگاه و ذهن عارف مسلک سپهری که همه چیز را روشن می‌بیند تناسب و هماهنگی دارد. شاعر در این شعر روشنایی و صفا و صمیمیت را از آینه اراده کرده است: زندگی مجذور آینه هاست (سپهری، 1389: 165)؛ یعنی زندگی تکرار صفا و صمیمیت و روشنایی و پاکی است. شاعر در چند سطر قبل به پاکی آینه اشاره می‌کند: من به یک آینه، یک بستگی پاک قناعت دارم (همان: 164). سپهری در شعر "دوست" که مرثیه‌ای است در مرگ فروغ، آینه را نماد ذهن می‌داند: و عاشقانه‌ترین انحنای وقت خودش را/ برای آینه تفسیر کرد (همان: 229)؛ یعنی خاطراتش را در ذهنش مرور کرد. در شعر زیر هم او در حالتی مکاشفانه‌گونه‌ای است و آینه را نماد ذهن خود می‌داند که به آن الهام شده است: سر راه ظلمات/ لبه صحبت آب/ برق خواهد زد/ باطن آینه خواهد فهمید (همان: 456).

این شعر سپهری سخن از مکاشفه‌ای روحانی و مبهم است که در راه آن جرقه‌هایی از نور وجود دارد و ذهن شاعر آن را می‌گیرد (شمیسا، 1382: 391).

3-4 در شعر شاملو

آینه در تصویرپردازی‌های شاعرانه شاملو از اهمیت زیادی برخوردار است و این واژه از سطح معنای قاموسی و مجاز و استعاره تا نمادین بودن، کاربرد فراوانی دارد؛ بگونه‌ای که عنوان دو دفتر شعری او همراه آینه است: "باغ آینه" و "آیدا در آینه" در شعر شاملو آینه در کاربرد نمادین خود، القاکننده چندین معنای متفاوت است و این برداشت‌های متفاوت معنایی، با تأمل در زنجیره همنشینی کلمات و فضای کلی هر شعر و مفاهیم آن، ممکن می‌گردد. یکی از معانی نمادین آینه در شعر شاملو، ذهن و زندگی شاعر است:

تا در آینه پدیدار آیی / عمری دراز در آن نگریستم / من برکه‌ها و دریاها را گریستم (شاملو، 1389: 498).

وجود اضافه‌های تشبیهی در بعضی از جاهای شعر شاملو به تفسیر نمادین آینه کمک می‌کند. مثلاً در شعر زیر ترکیب آینه‌خاطره، نشان از آن دارد که شاعر بین ذهن و خاطره و آینه رابطه و تناسب قائل است:

با دستان سوخته / غبار از چهره‌ی خورشید سترده بودند / تا رخساره جلاخان خود را در آینه‌های خاطره بازشناسند (همان: 464).

جنبه دیگر معنای نمادین آینه در شعر شاملو روشنی و پاکی آن است. در شعر زیر با تأمل در زنجیره همنشینی کلمات، اینطور استنباط می‌شود که شاعر آینه را نماد روشنی و پاکی می‌داند: تو از خورشیدها آمده‌ای از سپیده‌دم‌ها آمده‌ای / تو از آینه‌ها و ابریشم‌ها آمده‌ای (همان: 389).

در شعر زیر هم با توجه به زنجیره کلام آینه نماد روشنی و نور است:

در فراسوی مرزهای تنت تو را دوست می‌دارم / آینه‌ها و شب‌پره‌های مشتاق را به من بده / روشنی و شراب را / آسمان بلند و کمان گشاده پُل / پرنده‌ها و قوس و قزح را به من بده (همان: 499).

شاملو در شعر زیر آینه را نماد عصمت و پاکی می‌داند:

چشمه‌ها / از تابوت می‌جوشند / و سوگواران ژولیده آبروی جهان‌اند. / عصمت به آینه مفروش / که فاجران نیازمندتران‌اند (همان: 840).

در اینجا شاعر می‌گوید به آینه عصمت مفروش زیرا آینه خود مظهر عصمت و پاکی است. م. سرشک نیز در یک‌جا به عصمت داشتن آینه‌ها اشاره می‌کند: امشب درین صحرای بی‌فریاد، روح من / چون عصمت آینه‌ها تنه‌است (شقیعی کدکنی، 1385: 124).

شاملو با توجه به تجربه روزمره افراد که اگر دو آینه در برابر هم قرار گیرند بینهایت تصویر به وجود می‌آید، آینه را نماد تکثر و استمرار دانسته است. همچنین در فرهنگ نمادها «آینه نماد

توالی شکل‌ها است.» (شوالیه، 1388، ج 1: 326) در شعر زیر آینه نماد تکثر و استمرار محبت و عشق و حیات است:

چراغی در دست، چراغی در دلم / زنگار روحم را صیقل می‌زنم / آئینه ای برابر آئینه ات می‌گذارم / تا با تو / ابدیتی بسازم (شاملو، 1389: 390).

شاملو دو جای دیگر هم به این خاصیت آینه اشاره کرده است:

یکی بیش نیست / گرچه صفی بی انتها را ماند / - تداوم انعکاسی در آئینه‌های رو در رو پنداری (همان: 930).

آزاد و رها / همچون آینه‌بی / که تکثیرت می‌کند (همان: 809).

در شعر زیر نیز درهم شکستن و پیوستن آینه‌ها به هم، به این معناست که صفا و روشنایی زیاد شد:

جنگل آینه‌ها به در شکست / و رسولانی خسته بر این پهنه نومید فرود آمدند / که کتاب رسالت شان / جز سیاهه آن نام‌ها نبود / که شهادت را / در سرگذشت خویش / مکرر کرده بودند (همان: 464).

شاعر در این شعر بر ناامیدی و غلبه فساد و ظلم بر زیبایی‌ها تأکید دارد. در سطر نخست شعر با درهم شکستن آینه‌ها به هم، نور و روشنایی و زیبایی و پاکی زیادت می‌شود که در ادامه شعر، بعد از روایت و توصیفاتی در انتها می‌گوید:

جنگل آئینه‌ها فروریخت / ... و بدین گونه بود / که سرود و زیبایی / زمینی را که دیگر از آن انسان نیست / بدرود کرد (همان: 466).

منظور از جنگل آینه‌ها فرو ریخت این است که آینه‌ها که نماد روشنایی‌ها و پاکی‌ها و عدالت و محبت است، نابود شدند.

4-4 آینه در شعر م. سرشک

در شعر م. سرشک آینه بسامد بالایی دارد و بیشتر در معنای حقیقی خود به کار رفته است؛ گاهی اوقات در ترکیبات اضافی استفاده شده است و در بعضی جاها هم در سطح نمادین است. در شعر زیر:

هزار آینه جاری است / هزار آینه / اینک / به همسرایی قلب تو میتپد با شوق (شفیعی کدکنی، 1385: 241).

آینه نماد پاکی و زلالی و روشنایی است؛ در شعر دیگری نیز به این ویژگی آینه اشاره شده است:

پیش آینه در آن ژرف زلال / که ندارد پایان / مثل سحر سحر چشمه، هجومی ز نجوم (شفیعی کدکنی: 1388: 229).

م. سرشک در شعری آینه را نماد ذهن خود می‌داند که در آن عمری برای یافتن مقصود، در سوال تبیده است:

او را میان آینه دیدیم / دست و ترنج را و طمع را / در حیرتی شبانه بریدیم / هرگز برون آینه آیا / او را ظهور و نور و نماست؟ / آیا حضور دیگری او را / جز در میان آینه‌ها هست؟ / عمری درین سوال تبیدیم (همان: 237).

در شعر زیر هم آینه نماد ذهن و خاطرات شاعر است:

در آینه دوباره نمایان شد / با ابر گیسوانش در باد / باز آن سرود سرخ انا الحق / ورد زبان اوست (همان: 275).

ترکیب اضافی آینه یادها نیز نشان از آن دارد که در نظر م. سرشک بین آینه و خاطرات و ذهن ارتباط وجود دارد:

شاید غباری / در آینه یادها / نهفتند (همان: 260).

در شعر زیر منظور شاعر از آینه‌ها، پیامبران هستند:

کردید و نکردید / میراث تبار خرد آینه‌ها را / ... ز اندیشه عشاق و ز آفاق ستردید (همان: 304).
در اینجا منظور از میراث، خلافت و دین است که شاعر با تلمیحی به سخن سلمان، به غاصبان خلافت می‌گوید یوسف گمگشته بشری را به گرگ سپردید و آنچه که آرزوی زنده علی (ع) بود در اندیشه خود، تنگ فشردید ولی با همه این کارها آن شعله فروزنده است و این شما هستید که مُردید. بنابراین آینه‌ها اشاره به پیامبرانی دارد که همگی پیام‌آور دین و دستورات الهی بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

نماد عنصر پویایی است که در شعر نو زیاد به کار می‌رود و باعث غنای آن شده است. تاویل - پذیری و سیالیت زبان نمادین سبب شکل‌گیری لایه‌های معنایی مختلف در ساختار شعر می‌شود و این امر ارتباط تنگاتنگی با نگرش و جهان‌بینی شاعران، تناسب و هم‌نشینی کلمات، فضا و ساختار شعر دارد. چراغ، آب و آینه نمونه‌ای از نمادهای شعر نو هستند که در ساختار و فضاهای شعری متفاوت، القاگر معانی متفاوت و جدیدی می‌باشند. زمینه اصلی شعر فروغ عواطف انسانی و دغدغه‌های اجتماعی از دید یک زن نوگرا و معترض است که با زبانی صمیمی و عاطفی افکار خود را بیان می‌کند؛ اندیشه شعری سپهری مجموعه‌ای از تفکرات، عقاید و آرمان‌های اوست که هسته مرکزی آن را عرفان تشکیل می‌دهد. علی‌رغم غریبگی زبان و ساختار نامتعارف شعرش،

مخاطبان زیادی با زبان و تصاویر شعری او ارتباط دارند. شعر شاملو روح شورش و حماسه دارد و هسته مرکزی افکار او اجتماع، مردم و گرفتاری هایشان و ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌هاست که در تصاویر شعری او جلوه‌گری می‌کند. زمینه اصلی اشعار م. سرشک بیش از آنکه سیاسی - اجتماعی باشد، فرهنگی - انسانی است؛ در مسائل فرهنگی اصلی‌ترین مطلبی که در شعر او به چشم می‌خورد، تالوئ اسطوره است و هسته اسطوره‌ای شعر او انسان است؛ انسانی پاک و وارسته که با بینشی روشن با ظلمت و پلیدی‌ها پیکار می‌کند. تفاوت جهان‌بینی و زمینه اصلی اشعار هر کدام از شاعران که متناسب با روحیات و افکار آنهاست، فضا و ساختاری برای شعر، خلق و ترسیم می‌کند و نمادها در این فضاها شکل می‌گیرند و معانی متفاوتی از آنها برداشت می‌شوند به گونه‌ای که ممکن است یک نماد با جهش از فضایی به فضایی دیگر دچار دگردیسی معنایی شود.

منابع

- آقاحسینی، حسین (1389). «نماد و جایگاه آن در بلاغت فارسی». **بوستان ادب**. شماره 4. ص 1-30.
- احمدی، بابک (1385). **ساختار و تأویل متن**. تهران: مرکز.
- پورنامداریان، تقی (1391). «بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر». **ادبیات پارسی معاصر**. شماره 3. ص 25-48.
- _____ (1367). **رمز و داستانهای رمزی**. تهران: علمی فرهنگی.
- تاجدینی، علی (1382). **فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا**. تهران: سروش.
- چدویک، چارلز (1390). **سمبولیسم**، ترجمه مهدی سبحانی. تهران: مرکز
- حمیدیان، سعید (1383). **داستان دگردییسی**. تهران: نیلوفر.
- ذاکری، احمد (1389). «بنارس در آینه ادبیات فارسی». **زبان و ادبیات فارسی**. شماره 4. ص 101-117.
- رودکی، ابو عبدالله (1382). **دیوان اشعار**. نصر الله امامی. تهران: آدینه.
- روزبه، محمدرضا (1381). «نگاهی به شعر روان "آب" سهراب سپهری». **فصلنامه تخصصی هنر**. شماره 51. ص 14-22.
- زرقانی، مهدی (1387). **چشم انداز شعر معاصر ایران**. تهران: ثالث.
- سپهری، سهراب (1389). **هشت کتاب**. تهران: آدینه سبز.
- سیدحسینی، رضا (1389). **مکتبهای ادبی**. تهران: سخن
- شاملو، احمد (1389). **مجموعه اشعار**. تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (1385). **آیینهای برای صداها**. تهران: سخن
- _____ (1388). **هزاره دوم آهوی کوهی**. تهران: سخن.
- شرفیان، مهدی (1384). «نماد در اشعار سهراب سپهری». **پژوهشنامه علوم انسانی**. شماره 45. ص 113-130.
- شمیسا، سیروس (1380). «جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر ایران». **مجله مدرس**. شماره 20. ص 27-42.
- _____ (1382). **نگاهی به سهراب**. تهران: روزنه.
- _____ (1372). **نگاهی به فروغ**. تهران: آدینه
- شوالیه، ژان و گریبان (1388). **فرهنگ نمادها**. ترجمه سودابه فضائلی. جلد اول و دوم. تهران: جیحون.

علیزاده، ناصر (1389). «شهود، نماد و شعر سهراب سپهری». **بوستان ادب**. شماره 5. ص 201-221.

فتوحی، محمود (1389). **بلاغت تصویر**. تهران: سخن.

فرخزاد، فروغ (1376). **دیوان اشعار**. به کوشش بهروز جلالی. تهران: مروارید.

قائمی، فرزاد (1388). «تحلیل نقش نمادین اسطوره آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی بر اساس روش نقد اسطوره‌ای». **جستارهای ادبی**. شماره 136. ص 47-67.

قبادی، حسینعلی (1388). **آیین آینه**. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

مجلسی، محمدباقر (1385). **بحار الانوار**. جلد اول. قم: فقه.

مولوی، جلال الدین (1386). **مثنوی معنوی**. تصحیح رینولد نیکسون. تهران: ققنوس.

یاحقی، محمدجعفر (1390). **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**. 0 تهران: فرهنگ معاصر

یونگ، کارل گوستاو (1381). **انسان و سمبولهایش**. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.